

## پارسای عاشق

### بازخوانی شعری از سهراب سپهری

فرزاد اقبال

کارشناس ارشد ادبیات

□ شعر «شب تنهایی خوب» از دفتر **هجم سبز** که شهرتی فراوان برای سهراب سپهری در پی داشت، به گفته‌ی جلال خسروشاهی در سال ۱۳۴۳ ه.ش. شبی که سهراب در شهر بنارس هند میان آوازهای شبانه‌ی پرندگان، صدای عجیب مرغی ناشناس را شنیده بود، سروده شد.<sup>۱</sup> شعر با سه توصیف از شب آغاز می‌شود:

گوش کن، دورترین مرغ جهان می‌خواند.

شب سلیس است و یک‌دسته و باز.

شمعدانی‌ها و صدادارترین شاخه‌ی فصل، ماه را می‌شنوند.

(هشت کتاب، ص ۲۷۱)

مطلب مهمی که ما را به حال و هوای سهراب در آن شب نزدیک می‌کند، آن است که بدانیم او در شبی از شب‌های کودکی خود نیز پرنده‌یی را در باغ دیده بود که ظاهراً آن قدر موجب شگفتی‌اش شد که هرگز فراموشش نکرد.<sup>۲</sup> منظور از «دورترین مرغ جهان» همان گونه که در ادامه‌ی شعر اشاره شده، ماه است. سهراب در شعر دیگری هم به مرغ ماه اشاره دارد: مرغ مهتاب می‌خواند. (خواب تلخ، ص ۷۷)

تشبیه ماه به پرنده، قدمتی دیرینه دارد. در یکی از تصاویر سنگی مصر باستان، تحوت - خدای ماه - را به شکل لک‌لکی می‌بینیم که نقش ماه بالرداری بالای سرش نمایان است. سهراب از شبی آرام و دلگشا می‌گوید که نور ماه بدون لکه‌ی ابری، سراسر شب را روشن کرده بود. «صدادارترین شاخه‌ی فصل» اشاره به هیاهوی پرندگان در لابه‌لای شاخه‌های پربرگ درختان دارد. وی با شنیدن آواز ماه از خانه بیرون می‌آید:

پلکان جلوی ساختمان، / در فانوس به‌دست / و در اسراف نسیم

جاده او را برای رفتن صدا می‌زند و سهراب می‌داند که برای گرفتن مرغ ماه، باید از تاریکی چشم بردارد و آن قدر بالا برود که ماه با به‌هم زدن بال‌هایش، به نزدیک شدن بیش از حد او واکنش نشان دهد:

گوش کن، جاده صفا می‌زند از دور قدم‌های ترا.

چشم تو زینت تاریکی نیست.

و بیا تا جایی که پر ماه به انگشت تو هشدار دهد

و زمان روی کلوخی بنشیند با تو.

مضمون این بخش را خاقانی در بیت زیبایی ترکیب‌بندی چنین می‌سراید:

اگر پای طلب داری قدم در نه که راه اینک

شمار ره نمایان را قلم درکش که ماه اینک  
کشف ماهیت این پرنده (استعاره بودنش از ماه) تا حدودی فضای شعر را برای خواننده ملموس می‌کند، اما کلید اصلی فهم شعر را خود سهراب آشکار می‌سازد:

و مزامیر شب اندام ترا، مثل یک قطعه‌ی آواز به خود جذب کنند.

پارسایی‌ست در آن‌جا که ترا خواهد گفت:

بهترین چیز رسیدن به نگاهی است که از حادثه‌ی عشق تر است.

«مزامیر شب» می‌تواند اشاره به آواز شبانه‌ی پرندگان باشد. واژه‌ی مزامیر، تلمیح به حضرت داوود را می‌رساند، تلمیحی که زنجیره‌یی از اشارات و تبادلات را به‌دنبال دارد: داوود، مزمار (نی) را زیبا می‌نواخت و آواز نیکویی داشت. وی آن‌گاه که سروده‌های زبور را با صدای زیبای خود می‌خواند، تمام رهگذران، جانوران و جمادات را مجنون خود می‌کرد. اما تلمیح اصلی این قسمت، به داستان عاشق شدن حضرت داوود به زن اوریاست. در افسانه‌ها آمده است که شبی داوود در محراب عبادت خود، مرغ عجیبی را دید و به‌دنبال آن رفت. مرغ بالای دیوار خانه نشست و همین که حضرت داوود خواست از بالای بام پرنده را بگیرد، چشمش به خانه‌ی همسایه‌ی خود، اوریا افتاد و همسر او را مشغول استحمام دید و بر او عاشق شد. در داستان‌ها گفته‌اند که داوود، اوریا را به جنگ فرستاد و با حيله به کشتن داد و زن او را تصاحب کرد. چنین افسانه‌هایی حتا وارد برخی از تفاسیر قرآنی نیز شده است و آن را در تفسیر آیات ۲۱ الی ۲۴ سوره‌ی ص نوشته‌اند.<sup>۳</sup> قسمتی از آیه‌ی ۲۴ چنین است: «و ظنَّ داوودُ انَّما فتنةٌ فاستغفر ربَّه و خر را کما و اناب» (و داوود فهمید که ما آموذیم او را، پس طلب آموزش کرد از پروردگار خود و بیفتاد سجده‌کنان و بازگشت به سوی خدا). آن‌چه برای شرح ما مفید است، توجه به واژه‌ی قرآنی «فتنه» است؛ زیرا سهراب با گزینش واژه‌ی تقریباً مترادف حادثه، هم تلمیح خود به این آیات را نمایان می‌سازد و هم ترکیب «فتنه‌ی عشق» را که در ادبیات سنتی - احتمالاً تحت تاثیر همین آیه‌ی قرآنی - فراوان به‌کار رفته است، متبادر می‌کند؛ فتنه‌یی که حضرت داوود هم بدان مبتلا شد. «حادثه‌ی عشق» یعنی اتفاقی که منجر به عشق شود. اما این ترکیب اضافی، تشبیه نیز می‌تواند باشد؛ زیرا هم حادثه به چیز نو اطلاق می‌شود و هم عشق در نظر سهراب همیشه تر و تازه است.

اکنون با تشخیص تلمیح، کل شعر معنای خود را می‌یابد: مرغی که حضرت داوود را به‌دنبال خویش کشید، طبق روایات بال‌هایی از زبرد سبز، پاهایی از یاقوت سرخ و منقاری از لؤلؤ داشت. این مطلب، هم آن پرنده‌ی ناشناسی را که سهراب صدای عجیبش را شنیده بود، به ذهن متبادر می‌کند و هم تشبیه آن را به مهتاب، بر وجه درخشش قوت می‌بخشد. معنای نشستن زمان بر کلوخ هم‌اکنون مشخص می‌شود: گویی که داوود به تماشای زن اوریا بر روی بام نشسته و چنان محو تماشا شده که گذر زمان را متوجه نمی‌شود و وقت عبادت را قضا می‌کند. در حقیقت سهراب در ضمن این تلمیح داستانی، از ما می‌خواهد که نگاه خود را از تاریکی محراب (یک‌سو نگری) به روشنایی عشق بگردانیم.

بعید نیست که این پارسا، اشاره‌یی تعریضی به حزقیل داشته باشد که طبق داستان‌ها، آن‌گاه که داوود برای توبه به سمت قبر اوریا می‌رفت، به ملاقاتش رسید. وی در بالای کوهی به عبادت خداوند می‌پرداخت، و با جمع‌کردن استخوان‌های پوسیده مردگان نفس خود را از لذات و شهوات دنیای باز می‌داشت. اما برخلاف حزقیل نبی، پارسای شعر سهراب کسی نیست که از فتنه‌ی عشق بگریزد؛ بلکه آن را بهترین چیز می‌داند و ما را به‌جای پرهیز، به نگاهی عاشقانه دعوت می‌کند. تاویل دیگر که مناسب‌تر می‌دانم، آن است که این پارسا را خود حضرت داوود بگیریم؛ کسی که به هوای پرنده‌یی شگفت؛ از محراب زهد به بلندای عشق رسید؛ و حال

## شب شعر سبزوآر

زنده یاد سیدعلینقی امین (ابن امین)

هفتاد ساله‌ام؛ که به امداد می‌رسد؟  
تنها خداست آن که به فریاد می‌رسد  
هر ناکسی، کسی شده امروز، ای دریغ!  
بر بی کسان نگر که چه بیداد می‌رسد  
غافل شدم ز نقد جوانی و ناگهان  
بانگ رحیل و نوبت میعاد می‌رسد  
پیری رسید از ره و راه گریز نیست  
من مرغ پرشکسته و صیاد می‌رسد  
پیری رسید و قامت از بار غم خمید  
پیری چو در رسد، دل ناشاد می‌رسد  
گفتم کجاست داروی درد دل غمین؟  
گفتند «شعر تر» که خداداد می‌رسد  
گفتم کجاست بزم طرب خیز شاعران؟  
شیرین سخن بگوی! که فرهاد می‌رسد  
جمع‌اند شاعران به شب شعر سبزوآر  
و آن جا ز راه شاعر استاد می‌رسد  
از نسل پاک هادی اسرار سبزوآر  
ارث پدر همیشه به اولاد می‌رسد  
آن فیلسوف عارف مرتاض بی‌نظیر  
کاندر ورع به بودز و مقدار می‌رسد  
شعر «حکیمی» است چو در گران بها  
طبع «بلوکی» است که وقاد می‌رسد  
«آخوان» به لهجه‌های محلّی سروده شعر  
«فیاض» چون «مروّجی» راد می‌رسد  
گاهی به افتخار سخن گوید «افتخار»  
کاخ سخن ز شعر وی آباد می‌رسد  
«صدیقی» آن که از سخنش صدق بر ملاست  
او را مدد ز عالم ایجاد می‌رسد  
وان شاعران فحل که خواهم اگر شمرد  
تعدادشان به یک‌صد و هفتاد می‌رسد  
باری، پیام من به «عربشاهیان» رسان  
ضحاک رفت و کاوه‌ی حدّاد می‌رسد  
من «خواستار» جمله ادیبان محفلم  
هر یک به پای صاحب عباد می‌رسد  
آتش به جان دشمن این مملکت فتد  
آتش چرا ز جانب بغداد می‌رسد  
ابن امین به یاد «شب شعر سبزوآر»  
گفت این ترانه را که به نقاد می‌رسد

سهراب خود و ما را به پیروی راه این پارسای حقیقی فرا می‌خواند؛ کسی که علی‌رغم سخن سعدی، عشق و پارسایی را به هم آمیخته بود.  
مرا مگوی نصیحت که پارسایی و عشق

دو خصلتند که با یک‌دیگر نیامیزند (غزل ۳۳۲)  
جالب آن که بدانیم در ادب سنتی، پارسایی و عشق همیشه در مقابل هم قرار گرفته‌اند، اما اینک سهراب با تلمیحی زیبا، به پیوند خجسته‌ی این دو دشمن دیرین توفیق یافته است.

از نکات قابل توجه دیگر این شعر، پیوند آن با سونات «شب»، اثر شاعر معروف انگلیسی ویلیام وردزورث است. در آن شعر نیز سخن از شبی عارفانه است که شاعر در حالی مقدس مشغول عبادت است؛ اما عبور دختری که غرق در زیبایی‌های آفرینش و طبیعت است شاعر را به این نکته توجه می‌دهد که شاید آن دختر در حالی برتر از او قرار داشته باشد:  
تو همه سال در پناه ابراهیم هستی / و در قلب معبد عبادت می‌کنی / و خداوند، بی آن که ما بدانیم یا تو است.

این شعر وردزورث، بخشی از شعر دوست او ساموئل کالریج (۱۷۷۳-۱۸۳۴) را تداعی می‌کند که احتمال می‌دهم، مصراع آخر شعر سهراب تلمیحی به آن باشد: بهترین نیایشگر کسی است که بیش‌ترین عشق را نسبت به همه چیز، بزرگ و کوچک دارد. ■

### پی‌نوشت‌ها

۱- ادای دین به سهراب و یاد پاران قدیم، جلال خسروشاهی، موسسه‌ی انتشارات نگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ص ۴۳-۲. پرنده‌ی سیاهی که در شبی از شب‌های کودکی من به باغ ما آمد و به صنای پای من از لای شاخه‌های درخت انجیر پرکشید و رفته جا پایش را تنها روی چند لحظه‌ی کودکی من نگذاشته نه؛ سایه‌اش را همراه من کرد و این سایه تا این‌جا تا همین لحظه کشیده شده است. هنوز در سفرم، ص ۸۹، و هم‌چنین ر. ک. همان، ص ۱۳۵.  
۲- گفتاری انتقادی از این افسانه را در این کتاب بخوانید: تفسیر جامع، سیدابراهیم بروجردی، انتشارات صدر، چاپ سوم، ۱۳۴۱، جلد ششم، ص ۱۸.

### مکاتبت

فریدون ضرغامی «اسود»

خالی‌بندی<sup>۱</sup> را گفتند، این نمط<sup>۲</sup> گفتار را از که آموختی؟

گفت: «الناس علی دین ملوکهم»<sup>۳</sup>

گر بگوید دروغ پادشاهی به رعیت چه حال خواهد رفت  
نشیدی که نقل هر مجلس سخن دولت است و سفره و نفت

\*\*\*

مُقلد<sup>۴</sup> چو بگشود لب با دروغ مُقلد<sup>۵</sup> چراغش نگیرد فروغ  
«با ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون».

پی‌نوشت‌ها: ۱- میان نهی - (متداول از زمان رضاشاه) به ژاندارم‌هایی اطلاق گردید که در موقع سان، به علت کمبود اسلحه‌ی کمری جلد خالی اسلحه به کمر بسته بودند. «خالی‌بند»؛ ۲- طریقه - رفتار - روش گروهی از مردم که بر یک روش باشند؛ ۳- مردم بی‌روی می‌کنند از زماندارشان: سوره‌ی مبارکه‌ی الصف ۲: ۴- ای کسانی که (به زبان) ایمان آورده‌اید، چرا چیزی به زبان می‌گویید که (در مقام عمل) انجام نمی‌دهید؟! ۵- عالم و پیشوای مذهبی که از او تقلید می‌کنند؛ ۶- کسی که از کسی تقلید می‌کند.